اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم‌‌الله الرحمن الرحيم

و الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی رسول‌‌الله و آله الطيبين الطاهرين.

البته بحث را نمی­خواستيم اين قدر طول بکشد چون اين­ها را بايد هی يواش يواش شواهد را اقامه بکنيم بر بحثی که مربوط بود به متن حديث و شرائط متن حديث عرض کرديم ديشب اين به مناسبت کلام ابن عدی حالا ما يک مقدار کلام ايشان را توسعه داديم که گاهی اوقات اشکال اشکال شکلی است به اصطلاح خودمان اين­ها امروزه شما می­فرماييد ويراستاری است مثل همان مثالی که ديشب عرض کردم آن اگر برايش شماره جدا بزنند دوتا حديث می­شود و ديگر آن بحث­های که کردند جمعيت جمع دلالی و چنين و چنان ديگر تمام آن حرف­ها خود به خود از بين می­رود و اين هم گذشت.

بعد حديثی را از کتاب حريز به اصطلاح از کتابی، از حديث زراره در باب زکات نقل کرديم ديشب البته چون ضبط هم شد من گفتم ابن فضال ابن فضال پسر بعد ايشان خواندند از کتاب کافی و تهذيب خب طبعاً کافی ابن فضال پسر نقل نمی­کند کافی اگر نقل بکند ابن فضال پدر پسر خيلی کم خيلی کم و شيخ هم از کتاب کافی گرفته ديگر اين برای من شبهه شد که خب چون اين قصه را ما رواياتش را بيست سال بيشتر است من نگاه کردم خيلی طولی زمان است، حافظه من ديگر اين قدر کشيش ندارد در سن شيخوخت که حالا امروز که نگاه کردم ديدم درست است ابن فضال پسر نقل کرده خودم خوشحال شدم اميدوار شديم ديدم نه الحمدلله ابن فضال پسر هم نقل کرده آنی که در ذهن من درست بود اما اين قسمتش را نقل نکرده که شما هم نخوانديد، به خاطر اين، حالا می­خواهيد چون آن روی آن تشکيلات مگر جامع الاحاديث را بياوريد می­خواهيد از روی خودی،

س: بفرماييد شما حديث را

ج: خب می­خواهی شما جامع الاحاديث صفحه به نظرم 168 است اين جامع الاحاديث

س: بلی جلد 9

ج: جلد 9 باب زکات ايشان روايات همين حال و حول و زکات نقدين ديگر امشب يک کمی اين نکته را نه آن­جا نيست به نظرم

س: 168 فرموديد، مجلد 9 جامع الاحاديث

ج: يا 186

س: زکات

ج: نقدين نيست؟

س: نقدين چرا

ج: بابش چه است؟

س: باب عرض شود زکات الغلات و نصابها

ج: نه نه نه، غلات نه قبل از غلات،

س: آن حديث وارد شدن در ماه يازدهم

ج: بلی ماه دوازده

س: ماه دوازدهم، سال

42: 2

می­شود

ج: اين از اين صفحه­ 148، اشتباه کردم 168 معلوم می­شود بازهم يک اشتباهی خب اين حديث را که الآن اين­که روايت، اين تنها روايت ماست که با ماه دوازدهم می­شود حول اين حديث در کتاب کافی آمده از کتاب حريز همان نسخه معروف هم هست، ديگر چون شرح فهرستش را کراراً در خلال ابحاث اشاره کرديم عرض کرديم نسخه­ای است که مرحوم ابراهيم ابن هاشم به قم آوردند حالا دو احتمال هست يکی اين­که کتاب حريز مستقيم باشد يکی اين­که کتاب حماد باشد چون حماد هم طبق کتاب حريز نوشته از او نقل کرده زيادات از خودش دارد و شواهد ما هم مجموعاً چون الآن بحث ما اين جهت نيست دلالت می­کند بر اين­که کلينی گاهی از کتاب از حريز نقل می­کند گاهی هم از خود کتاب حريز نقل می­کند شواهد اين طور است مجموع شواهد به هر حال اصل روايت کتاب حريز است آن وقت در اين­جا سؤال است حالا فقط سؤالاتش را بخوانيد قال قلت فقط سؤال در حد سؤال حريز عن ابی­عبدالله عليه­السلام

س: بلی جلد 9 جامع الاحاديث صفحه 148

ج: اين چاپ 31 جلدی چون چاپ­های متعدد دارد اين چاپ سی و يک جلدی

س: صفحه 148

ج: صفحه صد

س: باب زکات نقدين حديث 9

ج: بابی؟

س: زکات نقدين

ج: می­دانم،

س: باب عدم وجوب لزکات النقدين الا بعد مضی الحول بعد

ج: باب 6 باب 6

س: باب 6 بلی

ج: بلی

س: فرمودند که تهذيب و محمد ابن يعقوب

ج: پس اين­جا مرحوم شيخ طوسی مستقيم از کلينی گرفتند،

س: کلينی گرفتند بلی،

ج: کتاب ايشان کتاب کلينی است و بفرماييد و کلينی هم همين را دارد،

س: محمد ابن يعقوب عن علی ابن ابراهيم

ج: عن ابيه

س: عن ابيه عن حماد ابن عيسی عن حريز

ج: واضح است تاريخش هم واضح است حديث واضحی است

س: بلی عن زراره

ج: در اين حديث فقط اسم زراره هست اسم محمد ابن مسلم نيست توی احتمالاً بعضی از نسخ محمد ابن مسلم هم بوده حالا احتمال ما می­دهيم بفرماييد

س: قال قلت لابی جعفر عليه­السلام

ج: خب از همين نکته اين­جاست همين­جاها را فقط قلت لابی جعفر اين­جا کلامی است که ايشان به ابی­جعفر گفته

س: زراره

ج: بلی بفرماييد

س: رجل

س: عرض کردم به لحاظ تاريخ تدوين حديث هم خوبی احاديث ما تا يک مقدار زيادش تقريباً من موفق شدم چيزی نزديک هفتاد تا هشتاد درصد را تاريخ چيز بکنيم يعنی ثبت تاريخ بندی­اش بکنيم ثبت تاريخش بکنيم حديث در مدينه شفاهاً ظاهراً از امام باقر است مرحوم زراره آن را در کوفه ظاهراً شفاهاً به شاگردش حريز گفته حريز نوشته يعنی تاريخ حديث هم واضح است دو طبقه­اش و نسخه هم توسط ابراهيم ابن هاشم که در کوفه بوده آمده به قم، اين نسخه به قم آمده پس حديث کلينی قمی است مرحوم علی ابن ابراهيم قمی است ابراهيم ابن هاشم در قم بوده ليکن ساکن کوفه بوده در کوفه کتاب حماد ابن عيسی که ايشان هم کوفی است و حريز هم کوفی است از زراره که ايشان در کوفه بوده مدينه خيلی، يعنی تايخ حديث هم خيلی واضح است هيچ ابهام تاريخی ندارد کی کتبی بوده؟ کی شفاهی بوده؟ البته مال زراره احتمال دارد کتبی باشد زراره عرض کردم اين را چندبار توضيحاتش را دادم اين بحثهای فهرستی ما مراد همين است احتمال دارد مال زراره کتبی باشد چون يک روايت واحده داريم فتح الواحه ليکتب، که زراره الواح خودش را باز کرد که بنويسد اما در بقيه احاديث نداريم احتمال دارد کتبی اما شواهد خوب دقت بفرماييد، حاکی است که الآن ما شاهدی که ايشان اين نوشتار را به شاگردهاش داده باشد نداريم ولذا توی اجازات هم وارد نشده شاهده، يک کتابی در قضاء و قدر، يک البته بعض کتاب­های ديگر هم به ايشان، آن­ها ظاهراً اشتباه باشد به هر حال بحث خاصی دارد، به هر حال اين­جا از به لحاظ شواهد موجود دو طبقه­­اش يعنی کلام امام باقر سلام­الله عليه شفاهی بوده زراره هم شفاهی بوده حريز نوشته يا بعد حماد نوشته يا همان نسخه را داده به ابراهيم ابن هاشم که به قم آورده و عرض کرديم اين نسخه ابراهيم ابن هاشم به قم جزو نسخ بسيار معتبر کتاب است که بعدها در اجازات اصحاب همين نسخه بيشتر مطرح است خب اين هم راجع به تاريخ حديث بفرماييد قال قلت لابی جعفر

س: لابی جعفر عليه­السلام رجال کان عنده

ج: حالا اين بحث­های فقهی و حديثش چون طول می­کشد وقتی سؤال تمام شد قال بخوانيد

س: بلی

ج: فقال

س: امام عليه­السلام قال لا حتی

ج: يحول اين بعدش من فقط قال قلت­هاش را می­خواهيم کلام را بعدش

س: بعد جواب قال فقال نعم و ان لم يمض عليها جميعاً الحول فلا شئ عليه فيها

ج: خب بعدش

س: قال و قال زراره و محمد ابن مسلم

ج: از اين­جا دو نفر می­شود

س: بلی قال ابوعبدالله عليه­السلام

ج: يعنی زراره عن ابی جعفر بود زراره و محمد ابن مسلم عن ابی­عبدالله می­شد عرض کردم محمد ابن مسلم هم اضافه می­شود

س: از اين­جا اضافه می­شود

ج: از اين­جا اضافه می­شود

س: بلی

ج: اين کتاب حريز است حريز دارد نقل می­کند بفرماييد

س: ايما رجل کان له مال

ج: اين مال ابوعبدالله خب اين کلام ابوعبدالله بعد دو مرتبه بعدش که سؤال را بخوانيم بر می­گرديم

س:

32: 8

قلت له فان کان، فان وهبه قبل حله بشهر او بيوم قال ليس عليه شئ ابداً

ج: اين قلت له اين مشکل دارد الآن

س: قلت له

ج: که اين قلت يعنی حريز قلت له، ليکن اگر حريز بود می­گفت قلت لهما چون زراره و محمد ابن مسلم است

س: بلی ظاهرش اين است که محمد ابن مسلم از امام صادق مثلاً می­گويد قلت محمد ابن مسلم می­گويد به امام صادق

ج: خب بايد دوتا باشد قلنا له

س: قال ليس عليه شئ ابداً قال و قال زراره عنه عليه السلام

ج: قال حريز اين قال بايد قال حريز باشد

س: بلی

ج: ما عرض کرديم ديشب يک مشکل ويراستاری، شبی اين نسخه شناسی در روايت حريز اين مشکل را دارد، يعنی اين نمونه­اش اين­جا الآن واضح شد برايتان،

س: احتمال دارد چهار پنج­تا روايت باشد

ج: نه غير از او حالا در کتاب زکات حريز است يک بحث کلی اصلاً کتاب زکاتی حريز داشته يا نه؟ چون در ذهنم اين طور است نجاشی به ايشان کتاب زکات نسبت نداده شيخ نسبت داده اما نجاشی می­گويد کتاب النوادر، احتمالاً زکات تو نوادرش بوده، چون شيخ کتاب زکات اما توی حالا باز بياوريد چون من اعتماد به حافظه دارم می­کنم حريز ابن عبدالله سجستانی را بياوريد در نجاشی، در معجم آقای خويي مرحوم نجاشی صلات را بهش نسبت داده، اما زکات را تو ذهنم می­آيد بهش نسبت نداده، حج را هم نسبت، با اين­که من روايت حجش را جمع کردم روايت حريز را در حج، صد و سی و پنج تا، يا صد و سی و چهارتا روايت را جمع کرديم، ديديم يکی از دوستان جمع کردند آوردند دارم اصلاً يک رساله­اش را همه را روايت حجش را اخراج کرديم خيلی خوب دقت کرديد، قال زراره عنه ببينيد می­خواهم روی اين اگر ويراستاری­ها دقيق بود الآن برای ما خيلی راحت بود آنی که مشکل متن اين­جا درست کرده، نقد متن

27: 10

متن قال زاره عنه عليه­السلام اين جا باز برگشت به زراره به تنهايي

س: بلی

ج: عن ابی­عبدالله

س: بلی قال زراره عن

ج: قال نه ببينيد دارد قال

س: قال و قال الزراره

ج: ببينيد قال يعنی قال حريز

س: بلی شيخ دارد حريز ابن عبدالله له کتب منها کتاب الصلاة

ج: و زکات

س: و کتاب الزکات، کتاب الصوم کتاب الحج که هيچ کدام نگفته

ج: خب نجاشی می­گويد کتاب النوادر

س: نوادر بلی

س: نه زکات

ج: زکات را گفت شيخ گفت من عرض کردم شيخ دارد زکات را

س: له کتاب الصلاة کبير و آخر الطف منه و له کتاب نوادر

ج: نجاشی زکات را اسم نبرده در صورتی که در زکات داريم روايت حريز موجود است بالفعل يا توی نوادرش بوده يا همانی که شيخ گفته مستقلاً کتاب بوده

س: شيخ نوادر را در کتاب زکات جدا ذکر کرده

ج: بلی می­دانم اما اين خيلی عجيب است نجاشی هم دقيق است نمی­شود بگوييم تساهل کرده خب بفرماييد قال يعنی قال حريز

س: بلی قال و قال

ج: احتمال دارد که اين­جا در حقيقت از کتاب حماد باشد چون من توضيح دادم حماد می­گويد قال حريز قال زراره عنه، و الا قال قال عنه که معنی ندارد

س: بلی

ج: اين الآن اگر شما بخواهيد ويراستاری کنيد کتاب حريز و حماد را اين شماره­گذاری­هايش روشن می­شود آن قلت لابی جعفر شماره می­دهد اين حديث اين قلت له ابهام دارد که اين قلت له مال که است؟

س: داريم که زراره با

ج: محمد ابن مسلم باهم بود

س: اين برای چه يک شماره جديد بخورد

ج: چون دارد عن ابی­عبدالله

س: چون معنی ندارد که اگر يک بار

ج: نه آن عن ابی­عبدالله، يکی زراره عن ابی جعفر يک شماره، زراره و محمد ابن مسلم هم به عبدالله يک شماره اين قلت له روشن نيست الآن اگر کلام حريز باشد ديگر شماره نمی­خواهد اگر قلت مال زراره باشد شماره می­خواهد از آن ور ايشان اسم دو نفر را برد زراره بايد بگويد قلنا له،

س: بلی

ج: دقت کرديد چه می­خواهم بگويم، بايد بگويد قلنا له آن­جا هم دارد می­خواند همين طور است نبايد بگويد قلت له، يک مشکل کتاب حريز که، الآن خب کلينی نقل کرده اصحاب ما غالباً بناشان بر اين است که اصل اولی در نقل مثل کلينی که حديث است اين را حديث گرفتند يعنی قال زراره قلت له بعد دارد قال و قال، قال تکرار کرده

س: قال و قال زراره

ج: قال يعنی قال حريز ديگر قاعدتاً

س: بلی

ج: قال زراره عنه،

س: عليه­السلام

ج: که احتمالاً اين ابی­عبدالله باشد چون اولش ابوجعفر بود،

3: 13

تنها ابوجعفر بود اين را ما اصطلاحاً الآن به اصطلاح ما الآن اين را تو بحثهای متن حديث مطرح می­کنيم که متن چه است؟ دقت می­کنيد نه به اصطلاح کم و زياد اصلاً اين متن ثابت است يا نه؟ ليکن در حقيقت اين اشکال اشکال ويراستی است، يعنی اگر کتاب حريز هم پيش ما بود گير داشتيم چه کارش بکنيم؟ برايش شماره بزنيم يا نه؟ اين يکی شماره می­خواهد قال قال زراره عنه، بخوانيد

س: بلی قال و قال زراره عنه عليه­السلام انه قال انما هذا بمنزلة رجل افطر

ج: ببينيد قال عنه قال کاملاً واضح است اين شماره می­خواهد حالا اين کلام امام بعدش

س: قول بعدی يا همين ادامه­اش انما هذا بمنزلة رجل افطر فی شهر رمضان يوماً فی اقامته ثم خرج فی آخر النهار فی سفر فاراد بسفره ذلک ابطال الکفارة التی وجبت عليه خواسته زرنگی کند و قال انه حين رحل الی

ج: و قال اين تمام عبارتی که ماه يازده، سال يازده همين است هيچ جای ديگر نداريم اما اين­جا قال را يکبار دارد،

س: رأی هلال ثانی عشر

ج: قال

س: حين رأی الهلال

ج: نه حالا آن حکمش جای خودش،

س: قال قال باشد اين­جا

ج: ها!

س: معلوم می­شود از خودش است

س: نه معلوم می­شود از امام است

ج: از زراره است وقال يکی دارد قبلش داشت قال و قال زراره عنه آن­جا اصلاً و قال سه­تا قال داشت

س: بلی

ج: قال حريز قال زراره قال ابوعبدالله اين­جا يکی دارد و قال، خيلی عجيب است من احتمال قوی می­دهم که اگر کتاب حريز پيش ما بود اين را برايش شماره نمی­زديم اين در حقيقت کلام زراره است اصلاً کلام امام نيست يعنی بعد از هزار و صد سال بعد از کلينی

س: از اين حين رأی الهلال زراره

ج آها!

س: و قال زراره انما

ج: و قال زراره حين رأی بعدش هم يک چيز عجيبی چون تو نسخی که الآن بعد شرح نسخ را می­دهم الهلال ثانی عشر دارد در صورتی که بايد عادتاً بگويد هلال ثانی عشر به نحو اضافه بايد باشد

س: وصف است

ج: يعنی هلال شهر ثانی عشر، بايد عادتاً اين طور باشد ديگر

س: بلی اين­جا به شکل وصف است

ج: اما اين­جا دارد الهلال الثانی عشر خيلی هم عجيب است قاعدتاً بايد هلال الثانی العشر باشد ليکن ما دو نسخه داريم و الآن توضيح می­دهم که مرحوم صدوق اين قسمت روايت را حذف کرده کلاً

س: از اين­جا به بعدش را

س: متوجه بوده که مال زراره است

ج: ابن وليد شبهه داشته که اين مال زراره است، اصحاب مال الآن شما اگر نگاه کنيد مباحث فقهی مخصوصاً متأخرين ما اين قدر اين­جا گير کردند که ما چه کار بکنيم؟ سال آن وقت توی روايت چندجا دارد که يک روز قبل از سال اگر مثلاً فرار کرد درست نيست زکات برايش واجب نمی­شود اين اصلاً دقيقاً اصلاً با، و قال يکبار دارد و قال هم در کافی

س: چيز را بخوانم من لايحضر را بخوانم

ج: نه حالا باشد اجازه بدهيد من يواش يواش جلو بروم دقت کرديد و قال اذا رأی الهلال الثانی العشر

س: وجبت عليه الزکات،

ج: اين محل کلام شد به اين جور فهميدند که ماه سال در اين­جا يازده ماه است آن وقت اين همين جور مشکل بين اصحاب ما از زمان کلينی پيدا شد بعد رسيد به کجا مثل شهيدثانی گفتند بلی وجب الزکات ابتداءً ليکن استقرارش به تمام ماه ثانی عشر است، اين هم يک رأی که ديشب از مستمسک خوانديد اشاره کرد،

س: از اشکال شهيدثانی شروع کرده

ج: شيخ انصاری يک راه ديگری پيدا کرد برای جواب که آقای حکيم فرمود همين اقرب است عده­ای هم از معاصرين همين جواب شيخ را پسنديدند می­گويد در اين­جا نمی­گويد ماه سال يازده ماه است می­گويد اگر يازده ماه گذشت به منزله حال عليه الحول تنزيل در حولان است نه تنزيل در حول، بخوانيد بخوانيد حديث را قال اذا رأی الهلال الثانی العشر

س: قال انه حين رأی الهلال الثانی عشر وجبت عليه الذکاة و لکنه لو کان وهبها قبل ذلک لجاز و لم يکن عليه شئ بمنزلة من خرج ثم افطر

ج: خب

س: انما لايمنع ما حال عليه فاما مالم يحول عليه

ج: اصلاً عبارت مثل عبارت فقهائی است مثل عبارت يا زراره است يا

س: و لايحل له منع مال غيره

ج: اصلاً می­فهمي يعنی چه؟ اين عبارت يعنی چه؟

س: بلی قال زراره

ج: حالا صفحه را ورق بزنيد

س: بلی

ج: در اين­جا از علل الشرايع نقل می­کند

س: و از علل حديث يازده

ج: عجيب است صدوق اين حديث را ديده اين عبارت هم توش بوده تو علل آورده تو فقيه نياورده چقدر دقيق است آن وقت در علل حالا اين هم باز اعجب اين است الآن برای ما مشکل اين است، علل از نسخه اسماعيل ابن سهل نقل می­کند بخوانيد سند را،

س: بلی با سند علل حديث يازدهم همين باب 374 لابد صفحه 374 بوده ابی رحمه الله قال حدثنا محمد ابن يحيي العطار

ج: که از مشايخ معروف است

س: عن محمد ابن احمد

ج: صاحب النوادرالحکمه ربّ نوادرالحکمه

س: عن محمد ابن معروف

ج: اين بايد عباس ابن معروف شايد باشد نمی­دانم حالا محمد ابن معروف هم تو ذهنم،

س: عن ابی الفضل عن علی ابن مهزيار

ج: نه اين نه علل الشرايع

س: علل الشرايع همين حديث است

ج: نه نه بعدش بعد،

س: حديث بعدی، حديث بعدش فقيه است

ج: نه اين­جا هم پايين ندارد

س: ادامه­اش عرض شود اين همان سؤال همان رجل کانت عنده دراهم اشهر عن زراره قال قلت لابی

ج: عن زراره ديگر پس چطور عن زراره نيامده

س: خب الآن می­رسد به زراره قبلش عن اسماعيل ابن سهل عن حماد ابن عيسی عن حريز عن زراره

ج: اسماعيل ابن سهل مرحوم شيخ صدوق در کتاب علل الشرايع رواياتی از اين نسخه اسماعيل ابن سهل نقل می­کند که کلينی اصلاً ندارد شيخ طوسی هم ندارد به نظرم اسماعيل ابن سهل يا تضعيف شده يا به هر حال يک اشکال فهرستی درش هست نسخه ايشان خيلی روشن نيست نه فقط اين­جا جاي ديگر هم همين طور است

س: فقيه نياورده اين را

ج: فقط در فقيه هم نياورده حالا اين هم خيلی عجيب است، ممکن است در تمام نسخ ابراهيم ابن هاشم نبوده

س: اين هم اسماعيل ابن سهل مراد

ج: ممکن است در تمام نسخ، چون کلينی از ابراهيم ابن هاشم آورده و همين نسخه پيش صدوق هم موجود بوده، يکبار ديگر سند را بخوانيد

س: بلی ابی قال حدثنا محمد ابن يحيي العطار عن محمد ابن احمد

ج: به نوادرالحکمه می­خورد که حرف­های گفتم هميشه يک خرابی دارد

س: بلی عن محمد ابن معروف عن ابی الفض عن علی ابن مهزيار عن اسماعيل ابن سهل عن حماد ابن عيسی

س: نجاشی گفته که ضعفه اصحابنا له کتاب اخبرنا محمد ابن محمد قال حدثنا حسن ابن

ج: محمد ابن محمد شيخ مفيد است حسن ابن حمزه همان طبری مرعشی است که از اجلاست

س: حسن ابن حمزه ابن بوته احمد ابن محمد ابن خالد حدثنا ابی عن اسماعيل

ج: آن دوتاش

س: کتب اربعه اين اسماعيل ابن سهل تو کتب اربعه يک سند ديگر ما داريم که آن­هم دوباره از حماد از حريز است توی فقيه،

ج: بلی کلينی ندارد از ايشان

س: خود ايشان يکبار فقط در فقيه

ج: دقت کرديد خيلی عجيب است در نسخه اسماعيل ابن سهل هم همين هست تو همان نسخه اسماعيل ابن سهل فقط در اين­جاهاست به نظرم نگاه بکنيد

س: بلی

ج: ثم قال اذا رأی الهلال الثانی عشر

س: هلال ثانی عشر

ج: حالا می­خواهيد بخوانيد از اول

س: بلی بخوانيد

س: علل الشرايع جلد 2 صفحه 374

س: بلی اين هم 374 آدرس داده همين چاپ است

ج: بلی

س: بل قال قلت لابی جعفر عن زراره قال قلت لابی جعفر رجل کانت عنده دراهم اشهر فحولها دنانير فحال عليها منذ يوم ملکها دراهم حول أ يذکیها قال لا، ثم أ رأيت لو ان رجلاً دفع اليک مأة بعير و اخذ عنک مأة بقره فلبست

ج: حالا اين زيادی است که در کافی نيست حالا من چون

42: 21

توی باب زکات انعام آورده بعد بخوانيد

س: نوادر علل الزکات، باب نوادر علل زکات

ج: تازه تو علل آن­هم نوادر

س: نوادر علل زکات

س: مقدمه طولانی دارد تو اين­جا نيست،

ج: نيست اين مقدمه بعد بخوانيد بعد بيايد قال قلت لابی جعفر همين قال قلت­هاش را بخوانيد

س: بلی بعد ثم قال عنه تا می­رسد به اين­جای که قال فقال زراره عن ابی جعفر عليه­السلام ليس فی نيف شئ

ج: نه اين هم نبوده آن­جا نخوانديد

س: بلی آن­جا نبود، ليست، باز و قال زراره و ابن مسلم قال ابوعبدالله عليه­السلام

ج: اين مثل همان شد

س: ای رجل کان له مال و حال عليه الحول فانه يذکی،

ج: خب

س: قلت له فان وهبه قبل

ج: خيلی عجيب اين­جا هم قلت له دارد نسخه با اين­که ببينيد قلت له دارد آن­جا هم خوانديم قلت که مشکل دارد دو نفر اسم می­برد چرا ضمير به يکی بر می­گرداند بلی قال قلت و قلت له

س: قلت له فان وهبه قبل حوله بشهر او بيوم قال ليس عليه شئ ايضا قال و قال زراره

ج: ببينيد عين همان است قال وقال زراره عنه، اين­جا انصافاً خيلی عجيب است دقيقاً نسخه اسماعيل ابن سهل با ابراهيم ابن هاشم يکی است سه­تا قال دارد قال يعنی قال حريز ديگر قاعدتاً اين طور بايد باشد قال زراره عنه عن ابی عبدالله انه قال بخوانيد

س: انه قال انما هذا بمنزلة رجل افطر عين همان است، افطر فی شهر يوماً فی اقامته ثم خرج فی آخر النهار فی سفر و اراد بسفره ذلک ابطال الکفاره التی وجبت عليه و قال انه

ج: و قال بازهم يکبار دارد

س: رأی الهلال الثانی عشر همان صفت و موصوفی

ج: خيلی عجيب است در اين نسخه روشن شد

س: عين نسخه کافی

ج: قال يکی دارد

س: بلی

س: فقيه را ديگر بخوانم

ج: حالا باشد فقيه هم بلی، دقت کرديد چه می­خواهم بگويم فقط ايشان دارد لايمنع الحال عليه آن­جا اذا حال

س: دارد که و قال انه حين رأی الهلال الثانی عشر وجبت عليه الذکاة و لکنه لو کان يهبها قبل ذلک

ج: آن­جا دارد وهبها اين­جا اختلاف دارند

س: بلی و لم يکن عليه شئ بمنزلة من خرج ثم افطر انما لايمنع الحال عليه

ج: اين غلط است در کافی خواندی اگر يادتان باشد انما يمنع

س: لايمنع

ج: لايمنع ما حال

س: بلی عبارت نسخه کافی

ج: انما لايمنع ما حال اين­جا دارد الحال انما لايمنع ما حال عليه

س: قال جائز وجبت عليه قبل الحول تا

ج: الآن خوانديد خود شما از کافی

س: بلی ثم افطر انما لايمنع ما حال عليه

ج: اين­جا دارد و لذا طبق قاعده آقای مختاری نکته ادبی بگوييم آن­جا بخوانيد ما حال اين­جا بخوانيد الحال عليه لايمنع الحال عليه

س: بلی اين­جا حال عليه

ج: دقت کرديد

س: بلی لايمنع الحالّ عليه

ج: اين­جا بايد حالّ خوانده بشود به تشديد

س: بلی آن حال يک فعل است

ج: آن فعل است اين­جا اسم فاعل است روشن شد

س: فرمود ما لم يحول عليه فله منعه

ج: اما آن­جا دارد ما لم يحول بازهم

س: بلی فاما ما لم يحول در کافی بود فله منعه

ج: آن­جا هم همين طور مثل همين است بقيه­اش مثل هم است بعد بخوانيد بعد از اين سؤال بخوانيد تمام بشود

س: قال زراره قلت له

ج: ببينيد باز گفت قال زراره قلت له،

س: مأتی درهم

ج: ببينيد پس معلوم می­شود قال فقط زراره بوده چون دارد قلت له يعنی لابی عبدالله

س: بازهم دنبالش دارد که قال زراره بلی قال نعم قال زراره و قلت له

ج: دقت کرديد خيلی عجيب است اين اصحاب ما اين ظرافت را،

39: 25

خداوند متعال شايد بيست قبل ما ملتفت شديم اولين بار به اين حقير سراپا تقصير که بابا اين وسط اين­ها را اصطلاحاً بهش می­گويند حديث مدرج ما بهش نمی­گوييم حديث مدرج

س: مدرج يعنی

ج: مدرج حديثی که کلام راوی در ضمن کلام امام آمده اين را در اهل سنت هم می­گويند مدرج

س: بلی

ج: وقتی کلام راوی در ضمن کلام معصوم وارد شده باشد مدرج می­گويند درج شده در ضمن آن، ما به نظر ما اين اشکال ويراستی دارد ويراستاری دارد

س: به دليل اين­که فقيه آن را نقل نکرده

ج: اصلاً نه خود عبارت قبلش دارد قال زراره عنه اين جا دارد و قال باز دارد و قال قلت له يعنی دقيقاً به نظر من خيلی ظريف مراعات شده توجه نشده، اين وقال را به امام صادق برگرداندند هم قبلش هم بعدش دوتا قال دارد قال قلت له قال و قال زراره عنه آن­جا سه تا دارد

س: در وقتی که راوی بخواهد سؤال از امام بکند قال­هاش درست است

ج: اين احتمالاً اجتهاد خود زراره است احتمال، دقت کرديد البته مرحوم کلينی شايد نظرش اين بوده چون در کتاب حريز آمده و خيلی عجيب است ما نمی­دانيم چرا مرحوم صدوق اين را مستقيم از کتاب ابراهيم ابن هاشم نقل، خيلی اختلاف­شان کم است دقت کرديد در اين نکات ظريف که الآن عرض کردم مثل هم­اند نمی­دانم توجه کرديد،

س: بلی

ج: البته بعد گفت معمی چو حل گردد آسان شود، بيش از هزار و صد سال است الآن بناشان بر اين است که قال را به امام صادق برگرداند و الی يومنا هذا هنوز در تعليقات عروه، همه بحث کردند که آقا ما چه حرفی بزنيم به مردم سال يعنی يازده ماه، آخر اين معقول نيست سال که يازده ما نمی­شود بعد هم روايات زيادی سنه دارد سنه که يازده، اين ور صدوق را نقل کرده از فقيه

س: بلی حالا زراره چطور اين برداشت را کرده بايد برويم دليل برای زراره پيدا کنيم

ج: حالا آن بحث بعدش هم آن ذيل عبارت اصلاً ذيل عبارت را شما ملتفت شديد يا نه؟ و قال اذا رأی الهلال الثانی عشر بخوانيد

س: همان عبارتی، بلی و قال انه حين رأی الهلال الثانی عشر وجبت عليه الذکاة و لکنه لو کان يهبها يا وهبها قبل ذلک لجاز و لم يکن عليه شئ

ج: قبل از ماه دوازدهم بخواهد، ببينيد دقت کنيد چه شده؟ نمی­دانم ملتفت شديد می­خواهد بگويد درست است اگر قبل از ماه، يعنی ماه دوازدهم را يک اصطلاحی بوده حالا بياوريد کلمه کتاب کلام عمر ابن عبدالعزيز چون اصحاب نگاه، قال عمر هذا شهر زکاتکم

س: شهر دوازده را

ج: اين کلام زراره يک کلام اجتماعی است در اجتماع اين طور بوده يعنی تا ماه دوازدهم اگر بخشيد ماه دوازده ديگر دخل و حساب­ها را جمع کن که زکات را آخر ماه بده، اينی که شهيدثانی می­گويد اول وجوب است وجوب نيست.

س: موطأ مالک از عثمان منتهی نگفته شهر دوازده

ج: هذا شهر زکاتکم شهر زکات همان ماه دوازده است ديگر اما از عمر ابن عبدالعزيز هم ديدم من بخوان عبارتش را حالا من اين­ الآن شرح تاريخش را بدهم بايد برگردم به قبل از اسلام و شرح تاريخی زکات و اين­ها که حالا عرض می­کنم دقت قال کان عمر، من از عمر ديدم

س: شهر دوازدهم حواسشان را جمع کنند

ج: ها! کم و زياد نکنند فرار نکنند فرار مالياتی نداشته باشند ديگر ببينيد و لذا خوب دقت کنيد می­گويد وجبت عليه يعنی ديگر فرار نکن تا قبل از اين اشکال نداشت اين مرحوم شيخ دورن تنزيل به دوران است تنزيل هست نه دوران و نه،

س: کجا، در صفحه کجا ديديد خاطرتان هست

ج: نه بابا يادم رفته بود، الحمدلله خوب شد که ابن فضال پسر يادم بود

س: همه­اش آخر از عثمان است

ج: همه­اش از عثمان است

س: اين چيز توی تلخيص

33: 29

ابن حجر اين کتاب تخريج الاحاديث تلخيص الحبير آن­جا می­گويد حديث عثمان انه قال فی المحرم هذا شهر زکاتکم فمن کان عليه دين فليقض دينه ثم ليذکی ماله

ج: ببينيد از ماه دوازدهم حساب­هايتان را تصفيه بکنيد که آخر ماه بايد ازتان زکات بگيرد

س: محرم گفته که محرم که

ج: شايد اول سال بوده

س: اول سال

ج: شايد اول سال يعنی آمدند

س: اتفاقی با سال محصول يکی است

ج: حالا ببينيد نکته فنی چه است نکته فنی اصولاً اين است زکات يک پديده اجتماعی است اصلاً خذ من اموالهم صدقه پيغمبر دو سال زکات گرفتند بعدها اصلاً اميرالمؤمنين هم مذکی می­فرستادند دقت کرديد بعدها که به ائمه ما رسيد زکات شد پديده فردی اين را توجه نکردند علمای يک امير اجتماعی تبديل شد به امر فردی الآن در جامعه ما امر فردی است هرکسی برای خودش سالی حساب می­کند سر سالش را می­دهد ديگر شهر زکاتکم ندارد آن يک پديده اجتماعی است،

س: حکومت می­گرفت

ج: حکومت در وقت معين می­فرستاد می­گرفت دقت کرديد چه شد؟ چون زکات در حيوانات بود آن­هم سال بود، در غلات بود وجود غلات کار به سال نداشت پاييز می­کاشتند فرض کن اواخر بهار جمع می­کردند می­آمدند زکاتش را می­دادند دقت کرديد يک نقدين سال داشت يکی هم به اصطلاح غلات اين حيوان، اين دوتا سال داشتند و اين دوتا پديده حکومتی يعنی اين مطلب را من خيلی وقت است مثلاً در يک روايت هست مال حضرت رضاست که می­گويد متی تجب؟ گفت اذا خُرس و اذا حسد، خُرس دارد خرس يعنی تقدير، تخمين حالا من بعد چون می­خواهم بعد شرحش را بدهم بگذاريد بعد اين نکته که زراره گفته نکته­ای است که وضع اجتماعی زکات بوده ماه دوازدهم که آمد يعنی ماه زکات ببين قبل از دوازدهم ببينيد و لکن اذا فرّ بها قبل اين ماه اشکال ندارد خوب دقت کرديد يعنی مرحوم شيخ خيلی لطيف متوجه تنزيل شده تنزيل به لحاظ اين حکم است فرار از زکات بابا قبل از ماه دوازده خب می­خواهي ببخشي کار بکنی بکن ماه دوازده آمد ديگر اموالت را جمع و جور کن ما چه می­فهميم ازش ماه دوازده خودمان را می­فهميم آن­جا شهر زکاتکم بوده،

س: يعنی تو ماه دوازدهم اگر قبل از روز آخر تصرف کنند

ج: می­گويد فرار نکند،

س: فرار نکند

ج: مثلاً نقدين را تبديل به طلايي به اصطلاح سبک نکند، اين يک حکم حکومتی است الآن پيش ما اين نيست اين حکم چون اين حکم حکومتی بوده الآن از حضرت رضا داريم خرس الآن پيش ما خرس نيست اصلاً الآن زکات پيش ما، خرس چه بوده؟ برای اين­که باز فرار مالياتی نکنند در به اصطلاح در آن­هم در خصوص ميوه­جات نه در خصوص غلات چون آقای خويي نوشته ادله خرس اطلاق دارد شامل غلات می­شود اصلاً غلات را که جور و گندم باشد خرس نمی­کردند تخمين نمی­زدند، خاء و راء و صاد، البته در متون تاريخ حزر هم دارد حزر حاء و زی و راء حزر آن هم يعنی تخمين به اصطلاح حازر هم می­گفتند خراس را خارس هم می­گفتند برای يکی از راه­های که فرار مالياتی نشود در قبل از موردش می­آمدند يک کسی را به عنوان خرس، آن وقت در ميوه، اينی که در روايت امام رضا عليه­السلام اذا خرس و اذا حصد، حصد يعنی جمع کردند ديرو کردند اين مال غلات است خرس مال انگور و مال خرماست،

س: کارشناس تخمين می­زند

ج: کارشناس می­آمد اين­ها مثلاً اين آقا به اصطلاح چيزی کرم کرم يعنی تاکستان جای انگور يا نخل نخيل دارد اسم­های اين­ها در دفترهای مالياتی اين قبل از اسلام بوده اصلاً اسم­های اين­ها در دفترهای مالياتی موجود بود کی­ آمدند؟ وقتی که انگور، ديديد اولش يکدانه­های خيلی ريز می­زند آن را نه، قبل از اين­که غوره بشود ديگر دانه­ها ثابت می­شود، آن وقت چرا می­آمدند اين دوتا را خرس؟ چون اين­ها ميوه­هايشان آويزان بود انار را خرس نمی­کردند سيب را خرس نمی­کردند چون ميوه­هايش لای برگ بود، اصولاً آن­ها را نمی­گرفتند چون نگهداريش مشکل بود ميوه تازه را نمی­گرفتند لذا ما داريم زبيب يعنی کشمش، و تمر خرمای خشک نه رطب، ميوه­ای می­گرفتند که بتوانند بياورند تو بيت­المال نگه بدارند آن وقت اين خرس اين جوری بود می­آمد طرف توی اين نخلستان يک

23: 34

می­خورد می­گفت آقا اين نخسلتان شما امسال حدود مثلاً ده تن خرمای خشک نه رطب اين کيفيت مالياتش اين طور، اوائلی که حين الاحمرار و الاشتداد بود، ديگر خرما بسته شده می­آمدند نگاه می­کرد آن وقت در دفتر مالياتش می­نوشتند آقا ما تخمين می­زنی در اين­جا ده تن باشد آن وقت غالباً دو تن سه تنش را حذف می­کردند می­گفتند چون کلاغ می­خورد گنجشک می­خورد مهمان می­آيد ممکن است بخوريد فلان اين­ها هم مال می­نوشتند هفت­ تن تو دفتر ايشان می­نوشتند هفت تن وقتی که کشمش می­شد می­آمدند مطالبه می­کردند اگر آفتی چيزی بود حساب می­کردند، و الا می­گفتند شما هفت تن اين راه فرار، روشن چه می­خواهم بگويم

س: فرمود خرس،

ج: اين را اصطلاحاً خرس می­گويند تو درهم و دينار اين نبود که

س: اين اواخر هم خرس بود نه برای زکات يک کسی می­خواست باغش را واگذار کند به کس ديگر که بيايد انگورش بچيند، يک کس می­رفت ديد می­زد می­گفتند که کارشناس­ها اين قدر

ج: خود ما يک باغکی که داريم آن­جا يک کسی سال اول انارش يک کسی آمد نگاه کرد گفت اين مثلاً مثلاً فرض کن پانصد کيلو انار درجه خوب دارد چهار صد کيلو هم انار ضعيف دارد همان طور هم درآمد خيلی استاد بود با اين­که انار لا به لای برگ است يک گشتی زد تو باغ مثلاً و اين عبدالله ابن رواحه که هُدی خوان معروفی هم هست و مهندس

44: 35

هست ايشان هم جزو خراسين عجيبی هم هست وقتی که چون بنای با پيغمبر با اهل خيبر اين شد که نصف محصول مال اهل خيبر نصفش مال مسلمان­ها ايشان رفت آن­جا و دارد که به آن­ها گفت جئت من عند احب الخلق الی، اليکم و انت ابغض، من از پيش پيغمبر آمدم که احب الخلق بوده و شما هم ابغض الخلق، گفتند خب اگر تو با اين حالت آمدی ديگر عدالت بی عدالت ديگر، گفت نه خيالتان راحت باشد عدالت تکان نمی­خورد با اين­که رسول­الله احب الخلق و انتم ابغض الخلق ليکن من عدالت رعايت، آن وقت تقريبش اين طوری شد، می­آمد تو نخلستان خط می­کشيد خط می­کشيد بعد خط کشيد گفت اين نخل­های اين ور ميوه اين ور با ميوه اين ور نصف است اين مال شما اين مال ما، گفتند نه اشتباه کردی گفت خب اين يکی مال شما آن يکی مال ما فرق نمی­کند بعد گفتند صدق، حتماً درست گفته، خيلی قشنگ درست گفته يعنی خيلی هوشياری می­خواهد که بيايد زمين به اين بزرگی را نصف بکند ميوه­هايش را بگويد اين مال شما اين مال پيغمبر هرچه اين ور درآمد مال شما اين نصف است، اين طرف ممکن است اين طرف صد و بيست­تا درخت باشد، اين طرف مثلاً صد و پنجا درخت باشد اما محصول نصف می­شود

س: ديد می­زند

ج: ديد می­زند، ما می­گوييم ديد می­زند آن وقت توی نقدين عشر می­گرفتند اصلاً زکاتی يعنی پولی که در جاهليت رسم بود ماليت جاهليت عشر بود اصلاً اساساً عشر بود به اصطلاح آن پيغمبر اکرم که آمدند سال­های آخر سال هفتم هشتم نامه­های که، ديروز توضيح دادم ديشب، دو سه شب است توضيح دادم که منشأ به اصطلاح تدوين سنن شد، توی بعضی از نامه­ها شايد دوتا يا سه­تا من ديدم و ان لاتحشر و لا تعشر يکی با ح است تحشر يکی با ع تعشر، نامه­های که به اهل يمن نوشتند تعشر يعنی عشر از شما نمی­گيريم ما ديگر از شما ماليات ده درصد نمی­گيريم چرا؟ چون زکات نقدين دو و نيم درصد بود ربع العشر يک چهلم، يک دهم ربع يعنی يک چهلم يعنی دو و نيم درصد، زکات گوسفند هم که در چهل­تا يکی بود آن­هم دو و نيم درصد بود بعد شد يک و هفتاد و پنج درصد رو هشتادتا بعد شد يک درصد اين هم مال گوسفند مال غلات فقط پنج درصد و ده درصد بود مال حيوان هم يک چيزی شبيه اين است حالا به قيمت­هايش حالا بحث سر قيمتش است که الآن نمی­خواهم وارد بشوم لذا پيغمبر عشر را برداشت اصلاً ماليات عشر را برداشت آن ماليات عشر توش خرس نبود سر سال می­رفتند می­گرفتند درست شد در ماليات غلات توی اسلام هم خرس، اين عادت مالياتی بود يک سنت مالياتی بود که اين طوری ماليات می­گرفتند دقت می­کنيد لذا در روايت امام رضا خوانديم مال امام رضا بود به نظرم مال حضرت رضا، اگر حافظه من خراب نشده کم کم دارد نابود می­شود از اين حافظه از حضرت رضا دارد اذا خرس و اذ حصد، اذا خرس و اذا حصد، که اگر حرف آقای خويي را هم نگاه کنيد ايشان می­گويد خرس اطلاق دارد شامل غلات هم می­شود متوجه نبودند اصلاً چر؟ چون غلات خرص ندارد اصلاً چون گندم که آمد بالا هنوز اگر بخواهد بفروشدش ارزش ندارد بايد صبر کني تا خشک بشود به اصطلاح درو بکنند تا بفروش ديگر آن­جا خرس معنی ندارد روشن شد چه می­خواهم بگويم،

س: محصوص را برداشت می­کردند معلوم می­شد

ج: بعد از برداشت می­خواستند بفروشند قبل از برداشت قيمتش يک دهم می­شد ارزشی نداشت بعد از برداشت می­گفتند چقدر گندم گير آمده اين حصد هم

س: اذا ما صرم و اذا ما خرس، مال امام رضا اذا ما صرم و اذا خرس

ج: من حصد خواندم صرم يعنی قطع شد اين گندم، صُرم صَرم چيدن وقتی چيدن اين مال حضرت رضات نيست؟ در کافی است؟ در کافی است؟

س: بلی

ج: ها! اين خرس يعنی کشمش و خرما يعنی معلوم می­شود نظام اجتماعی خرس هنوز تا زمان حضرت رضا بوده و مراد اين است يعنی تو حساب شما نوشتند نه وجوب وجوب وقتی می­رفتند که کشمش داشت حالا می­آمد می­گفت آقا دزد آمده برده ثابت می­کرد نمی­گرفتند ازش چون

4: 40

اين نه، اين وجوب، وجبت به اين معنی و لذا هم می­بينيم خودش می­گويد می­گويد اگر قبل از ماه هلال دوازدهم بخشيد اشکال ندارد اين بعدش اشکال دارد اين حکومتی است زکات پيش ما شخصی شده، اين آقايون ما اين را توجه نکردند حتی روايت حضرت رضا اين مال حکومتی است

س: يعنی حالا که شخصی شده ده روز قبل از آخر سال

ج: بلی هم فرق نمی­کند بلی

س: مثل يازده ماه قبل

ج: مثل يازده ماه قبل است

س: زراره خودش اين حديث را نقل کرده اولش دارد می­گويد که کسی اين کار می­کند از زکات فرار می­کند

38: 40

گفته اولش

ج: نه اين مال نظام حکومتی فهم خودش است،

س: اين اول حديث دارد می­گويد که اگر زودتر اين پول چيز کرد، می­گويد به منزله کسی که از قبل از چيز می­آيد بيرون می­تواند فرار بکند

ج: آن از کلام نقل می­کند نه،

س: تو يازده ماه

ج: بلی، تو يازده، بعد می­گويد يازده ماه اين کار دقت بکنيد حالا بعد بخوانيد اصلاً اين عبارت کاملاً واضح است که خيلی، حالا بگذاريد بخوانيم بعد روشن می­شود بخوانيد و قال اذا رأی الهلال الثانی عشر،

س: عبارت علل را بخوانم

ج: نه عبارت کلينی فرق نمی­کند هردو مثل هم­اند فقط کلمه

12: 41

س: بلی تهذيب و کافی اين جور است فرمودند که

ج: حالا معنی بکنيم

س: فقال انه حين رأی الهلال الثانی عشر وجبت عليه الذکاة ولکنه لوکان وهبها قبل ذلک لجاز و لم عليه شئ بمنزله من خرج ثم افطر

ج: خب بعدش

س: انما لايمنع ما حال عليه فاما ما

ج: لايُمنع ما حال عليه

س: انما لايُمنع ما حال عليه فاما مالم يحول فله منعه، فلم يحول عليه عليه تو تهذيب هم هست

ج: خب

س: و لايحول له منع مال غيره فيما قد حل عليه

ج: يعنی چه؟ اصلاً عبارت عبارت روايت نيست معلوم است عبارت فقهائی است

س: فلايحل له منع مال غيره فيما قد حل عليه

ج: يعنی چه؟

س: باز دوباره قال زراره و قلت له،

ج: حالا ببينيد بعد دارد قال، اين به نظر من ناظر به اين است که اگر ماه دوازدهم آمد حق فقراء به اين تعلق گرفته اين را دستکارش نکن، يعنی شده مال حکومتی دستکاری نکن، اين شبيه اين قصه را من ظاهراً همين­جا هم نقل کرده باشم تو اين درس­ها نمی­دانم چون الآن يک بحثی آقايون دارند که ارض سواد که عراق باشد خراجی است و اين را در زمان عمر قرار داده در کتاب معجم البلدان اصلاً قصه را نوشته اين مال قباد است اصلاً طبق آن نوشته اصلاً ربطی به عمر ندارد، توی کلمه سواد توی معجم البلدان نقل می­کند که قباد پدر أنوشيروان يا کباد اين خب اين­ها توی مدائن بودند توی عراق بودند ديگر

س: مرکزشان بود

ج: مرکزشان ايشان يک روزی می­رود بيرون برای مثلاً شيکار و اين­ها بعد از لشکر کنار می­افتد و می­رسد يک خانه­ای که مثلاً آبی طلب بکند در خانه که می­رود در خانه شخصی است می­بيند يک زنی هست دارد نان می­پزد دارد و يک بچه­ای هم هست درخت­های انار هم دارند تا زن می­رود مشغول نان را بزند به تنور بچه می­رود طرف انار اين زنه آن­ها را ول می­کند می­آيد بچه را منع می­کند می­آورد اين ور که دست به انار نزند بعد می­رود سر نان باز بچه می­رود طرف انار ديد اين زن در يک عذاب عجيبی است مابين درخت انار و مابين تنور و اين بچه­ هم می­خواهد برود انار بچيند نمی­گذارد، قباد تعجب کرد نگفت که من پادشاه هستم، گفت که چرا اين کار را می­کنی خب بگذار اين انار بچيند، گفت الآن وقت ماليات است هنوز عمال پادشاه نيامدند از ما ماليات اين درخت­ها را بگيرند خيلی عجيب است قصه عجيب است، هنوز مأموران مالياتی نيامدند ما هنوز ماليات اين درخت را نداديم مال اول بايد ماليات را بدهيم بعد می­گوييم بچه­ها بخورند هنوز ماليات درخت را نداديم لذا مانع می­شويم تا ماليات حالا اين را

4: 44

خودش حاضر باشد می­گويند قباد خيلی ناراحت شد که اين مردم در چه فشاری هستند، تا هنوز مأمور مالياتی نرفته بچه هم آن هم با اين حالت بين تنور و بين درخت انار اين را نقل می­کند توی معجم البلدان نقل می­کند بعد که بر می­گردد به اصطلاح به کاخش در اين مدائن که هست جمع می­کند وزراء را که آقا چه کار کنيم چه وضعی است؟ خب اين­که زندگی نشد که مردم در فشار، رايزنی­های مختلف آخرش تصميم بر اين­ می­گيرند خراج را به جايي که، يعنی مالياتی را به جای که از انار بگيرند از زمين بگيرند،

س: صحيح

ج: يعنی زمينی که مثلاً کشت انار دارد در سال ده درهم بدهد، زمينی که از آن پست­تر در سال هشت درهم بدهد چون زمين­ها را تقسيم کردند نوشتند قيمت­هايش را هشت درهم ده درهم دوازده درهم آن وقت لذا اگر انار رسيد بچه می­تواند بخورد ديگر مشکل ندارد پول زمين را دارد می­دهد يک پولی ماه، درآمد ماهانه زمين را پرداخت می­کند اين را خيلی عجيب است اگر راست باشد، حالا اين به اسم عمر نوشتند عمر گفت اراضی خراجی، معلوم می­شود قبلاً ايرانی­ها اين کار را کردند آمدند ماليات را به جای روی ميوه قرار بدهند اين ماليات را روی زمين قرار دادند دقت کرديد ايشان می­خواهد اين را بگويد می­گويد آقا مثل همان قصه سلطان که ما نمی­گذاريم بچه، می­گويد بخوان يکدفعه ديگر بخوانيم يک دقت کنيد: ليس له ان يمنع، اما مالم يحول، اگر حال است يعنی مال دوازدهم،

س: بلی

س: بخوانيد

س: قال انه حين رأی الهلال الثانی عشر وجبت عليه الذکاة و لکنه لوکان وهبها قبل ذلک لجاز ولم يکون عليه شی بمنزله من خرج ثم افطر انما لايمنع ما حال عليه

ج: اگر حال شد،

0: 46

می­تواند تصرف بکند

س: و اما مالم يحول

ج: اما اگر سال نشده يعنی تو ماه دوازدهم اين لم يحول يعنی وارد ماه دوازدهم شد تمام نشده

س: بلی فله منعه

ج: فله منعه ديگر دست به اين مال نزن تا زکاتش داده بشود تا مالياتش داده بشود فله منعه بعد بعد

س: ولايحل له منع مال غيره و اما قد حل عليه

ج: اما اگر به اصطلاح حلّ عليه که به اصطلاح سال شد اين مال مال غير می­شود مال فقراء می­شود مال بيت­المال می­شود نمی­تواند دستکاری درش بکند ظاهراً مرادش اين باشد خيلی عبارت مغلق است يعنی انصافاً يک عبارت فقهی مغلق است به بقيه روايات نمی­خورد اين عبارت ذيلش خيلی مغلق است اگر دقت بکنيد من فکر می­کنم می­خواهد توضيح، توضيح خود زراره است اين اصلاً، بعد می­گويد قال قلت له باز بخوانيد

س: قال زراره و قلت له،

ج: باز می­گويد قال زراره قلت له،

س: رجل کانت له مأة درهم

ج: بعد دو مرتبه بخوانيد

س: قال­اش را

ج: بلی

ج: بلی

س: بلی فان احدث قال تا برويم قال بعدی فقلت له انه

ج: فقلت له

س: فقلت له انه يقدر عليها قال فقال

ج: قال يعنی قال زراره فقال يعنی خيل عجيب است دقت می­کنيد هم قبلش هم بعدش تکرار دارد تو اين يکی ندارد

س: بلی

ج: از آن ور هم می­خواهيم من چون خوشم نمی­آيد از انفراد خيلی خوشم نمی­آيد بگويم يک مطلبی را ما حل کرديم هزار و صد سال است اصحاب درش، اين هم به نظرم، حالا اين­جا دو مرتبه از تهذيب نقل می­کند، از تهذيب نقل می­کند

س: خود همين حديث را

ج: از علی ابن حسن که من گفتم از ابن فضال اين­جا نيست بعد از کافی بعد از کافی اين­جا تهذيب

س: بلی بلی

ج: بعد از متن کافی از تهذيب نقل می­کند اين منفرد است ابن فضال پسر منفرد است

س: بلی تهذيب و استبصار علی ابن حسن

ج: اين ابن فضال پسر است

س: عن ابراهيم ابن هاشم عن حماد عن حريز عن زراره

ج: اين خيلی تعجب آور است چون بعيد است علی ابن حسن کوفی بيايد از ابراهيم ابن هاشم نقل بکند، مگر بگوييم علی ابن ابراهيم بوده بعيد است اين علی ابن حسن باشد

س: يعنی علی ابن حسن فضال علی ابن ابراهيم باشد

ج: بلی بعيد است

س: عن ابراهيم ابن هاشم عن حماد عن حريز عين همان

ج: مگر بگوييم ابراهيم ابن هاشم تو کوفه قبل از قم بيايد برای اين هم نقل کرده

س: بلی

ج: مگر بگوييم ابراهيم ابن هاشم قبل از اين­که بيايد کوفه آن وقت اين­جا فقط ذيل را دارد حالا آيا ابن فضال اشکال داشته از کل حديث فقط آخر حديث پنج شش سطر را آخر آورده بخوانيد آن اصلاً ربطی به مانحن فيه هم ندارد

س: بلی قال قلت له انا اباک قال لی

ج: اين آخرش است چهار سطر به آخر، پنج سطر به آخر حديث من تو ذهنم ديشب عرض کردم ابن فضال بعد نا اميد گفتم عجب من حواسم پرت، ديدم ابن فضال هست اشتباهی، اين الی آخر الروايه هم دارد نگاه کنيد نوشته الی آخر الروايه نيست؟

س: الی آخر الروايه

ج: مراد از آن آخر تا آخر، من خيال کردم الی آخر الروايه يعنی همه روايت، هرچه من فکر کردم من ابن فضال تو ذهنم بود چطور شد در نيامد اشتباه­ها، از آن­جا تا آخر

س: ثم قال زراره قلت له ان اباک قال لی من فررها من الزکات فعليه ان يؤديها فقال صدق ابی عليه­السلام عليه ان يؤدی ما وجب عليه و مالم يجب عليه فلاشئ عليه فيه

ج: اين ما وجب را ايشان خودش فهميده يعنی ماه دوازدهم در صورتی که الآن اصحاب ما ماه وجب يعنی تو ماه دوازدهم بعدش آخر ماه دوازدهم بخواهد فرار کند اين اشکال فقط در همين­جاست خب حالا برگرديد صدوق صدوق را هم نقل بکنيد اين بعد عبارت،

س: علل را

ج: علل که خوانديم توش اسماعيل ابن سهل دارد عجيب است خيلی عجيب

س: حاج آقا علل آن بحثش شد اين

53: 49

اضافه­تر نيست

ج: چرا يک کمی زيادتر شده سند زيادتر

س: از کدام قسمت علل بخوانم،

ج: بعدش بعدش

س: بعد از علل فقيه را

ج: حالا فقيه

س: روايت فقيه که روايت دوازدهم همين باب هست نوشتند حديث شماره 17 در فقيه جلد 2 يا صفحه 17 جلد 2 روی زراره

ج: اين­جا از زراره و ابن مسلم و هردو نقل ببينيد اين­ها از اصحاب ما بحث کردند طريق صدوق به زراره صحيح است، طريق

20: 50

مسلم ضعيف است چه کار بکنيم؟ اين­ها همه­اش اين از همان کتاب حريز است آن قسمتی بود که قال زراره قلنا لابی عبدالله

س: از آن وسط حديث

ج: احسن اصلاً ملتفت نشده کتاب حديث است

س: آن حديث تهذيب و کافی وسطش بود

ج: و قال زراره و محمد ابن مسلم عن ابيه اولش قال زراره عن ابی جعفر بعد هردو حالا اين­جا بخوانيد فقيه را

س: فقيه دارد که

ج: روی زراره

س: روی زراره و محمد ابن مسلم عن ابی­عبدالله عليه­السلام

ج: ابی­عبدالله خيلی دقيق است نگفت ابی­جعفر آن­جا ابی جعفر دارد

س: انه قال ايما رجل کان له مال و حال عليه الحول فانه يذکيه

ج: خب

س: قيل له فان وهبه قبل حوله بشهر او بيوم فقال ليس عليه شئ اذاً

ج: اذاً خب

س: و روی زراره عنه عليه­السلام انه قال انما هذا بمنزلة رجل افطر فی شهر رمضان

ج: اين را زراره تنها آورده خيلی عجيب است قال قلت له تنها از زراره نقل می­کند

س: بلی ثم يخرج فی آخر النهار فی سفر و اراد بسفره ذلک ابطال الکفارة التی وجبت عليه

ج: تا اين­جا اين از آن­جای که انما حال عليه ثانی عشر ديگر حذف کرده، خيلی اين نگاه کن، اين­جا تا قبل از آن

س: فقط همين چهارتا کلمه را آورده بلی

ج: نه دقت

س: حالا انه حين رأی الهلال الثانی عشر

ج: از اين­جا حذف کرده فقيه ديگر نگفته بلی يعنی اين هم قرينه می­گيرد که آن حرف زراره است اين ابن الوليد به نظرم اشکال داشته

س: خب اين را صدرش می­گويد يک روز قبلش هم می­توانیم ليس عليه شئ

ج: بلی بلی می­گويم ايشان احتمال داده که اين اجتهاد زراره است در وسط آورده

س: می­شود زراره يک حديث نقل کند بلا فاصله اجتهاد مخالف کند

ج: نه يعنی می­خواهد بگويد مراد امام از آن شهر يعنی مراد ماه دوازدهم است اين اجتهادش

س: حلول شهر دوازدهم

س: اين­جا می­گويد قبل يوم

ج: خب قبل يوم از شهر دوازدهم نه قبل يوم از سال جديد ما الآن قبل يوم از سال جديد می­گيريم آخر ماه دوازده می­گيريم

س: آن قبل يوم از ماه دوازدهم فهميده

ج: آها!

س: حول ظهورش در دوازده ماه نيست

ج: چرا ايشان می­خواهد و لذا علمای گفته اين­جا مراد تنزيل حولان حول است مثلاً

س: اين به خاطر مقدمه­ای که داشته خود زراره از اهل سنت و قديم

ج: اجتماع جامعه اين طور بود

س: اجتماع و اين­ها فکر می­کرده يازده ماه

ج: جامعه روشن شد چون خيلی عجيب است اين مطلب يعنی توجه صدوق هم خيلی عجيب است دقت کرديد دقيقاً آورده تا آن­جای که قال زراره از اين­جا را حذف کرده کاملش تو علل الشرايع آورده

س: بالاخره اين سؤال هست که وجه اين اختلاف

46: 53

چه است

ج: اين خيلی عجيب است

س: از اين­جا حذف شده چون قيل له شده

ج: چون قلت له را ما گفتيم يا قلنا بايد باشد يا قلت لهما بايد باشد اين­جا دارد قيل له

س: بلی برای رفع اشکال بعيد نيست خود فقيه يک تصرفی تو روايت کرده باشد

ج: نه حذف کرده تصرف نمی­کند اين قيل له که نسخه است احتمالاً نسخه است ديگر آن­که حتماً نسخه است حالا نمی­دانم مطلب روشن شد

14: 53

بحث متن حديث نه اين خب خيلی شوخی نيست که هزار و صد ساله است در همين قم نقل شده اصلاً هردو نسخه در همين قم ما، يکش قبل از هزار و صد سال که مرحوم کلينی باشد يکی قبل از هزار و پنجا سال که مرحوم صدوق باشد قبل از اين­ها اينجا مطرح کردند من نگاه نکردم نشد مقنعه را نگاه کنم فتوای مقنعه چون اين­ها ظاهراً همه حول و سنه دارند احتمال می­دهم چون می­گويم تازگي مراجعه، امروز آمديم پايين يک کم مراجعه کردم ديگر خسته شدم رفتم بالا فقهش را نگاه کردم احتمال می­دهم شيخ طوسی در نهايه شايد يازده ماه گفته باشد احتمال می­دهم

س: حالا شيخ صدوق و طوسی و فقيه و چيز را ببينيد

ج: فقيه که الآن ديدم ندارد

س: مقنع را

ج: مقنع را مگر ببينيد الآن ديديد فقيه خيلی عجيب است دقيقاً رسيد تا جايي که قال و قال اذا از آن­جا را حذف کرده بعد به نظرم ذيلش هم باز آورده نياورده؟

س: اين مقداری که آورده نه ديگر اين حرف آقای بروجردی تقدم مثل هذه عن التهذيب و الکافی

ج: نه آن هيچی بعد بقيه از فقيه از فقيه چيزی

س: بقيه­اش بمنزلة رجل افطر فی شهر رمضان يوماً

ج: نه نه بعدش من به نظرم فقيه نگاه کردم يا نه؟ فقيه امروز نگاه نکردم نمی­دانم به نظرم يک­جای ديگر ذيل باز اين روايت را آورده ذيل روايتی که مال حريز است اين قسمتی که رسيده به کلام زراره يکدفعه حذفش کرده،

س: اين

36: 54

را ندارد

ج: نه نمی­شود حول را می­گويند به نظرم شيخ طوسی شايد در چيز داشته باشد در نهايه داشته باشد

س: زکات نقدين ببينيد

ج: زکات نقدين،

س: حالا اين­جا به خاطر اين­که فروعات مسأله را دارد اما خود اين­که

ج: علی ای حال عرض کردم مخصوصاً از زمان شهيدثانی مخصوصاً اين آقا اشکالش خب اين است که بابا اگر ما بگوييم سال يازده ماه خب می­خندند سنی­ها سال که يازده ماه نمی­شود

س: بقية سال را چه کارش کنيم

ج: چه کارش بکنيم؟ آقای حکيم هم تنزيل را قبول کرده همان حرف شيخ انصاری عده­ای گفتند نه آقا وجوب پيدا می­کند اما استقرارش به آخر ماه دوازدهم است جمعش اين طور کردند

س: تنزيل يعنی تنزيلی

ج: حول نيست حول يازده ماه نيست اين يازده ماه به منزله اين­که يک سال گذشته يازده ماه به منزله حولان حول است، حول به اصطلاح حولان يازده به منزله حولان يک سال است اين طوری تنزيل حولان نه تنزيل حول نه اين­که يازده ماه يکسال باشد،

س: از حيث حکومتی کسی که يازده ماه مالش را نگهداشته باشد ديگر

ج: اين حکومتی فکر نکردند اين را اولين باز من مطرح کردم، روشن شد من آنی که من،

س: حالا عبارت همين است توی نهايه نهايه شيخ باب الوقت الذی تجب فيه الزکات يک خرده فرمايشات می­کند بعد می­گويد که و اذا استهل هلال الشهر الثانی عشر فقد حال علی المال الحول فوجبت فيه الزکات

ج: عرض کردم شيخ آورده تو ذهنم بود البته اطمينان نداشتم

س: همين که تو تهذيب آورده آن­جا هم

ج: همان­جا آورده

س: آن وقت و قد اخرج الانسان عن مال عن ملکه قبل از استهلال ثانی عشر سقط عنه فرض الزکات

ج: آن وقت ديگر تو ماه ثانی عشر نمی­تواند فرار کند

س: مضمون همين حديث

ج: ديگر احسن روشن شد اين می­خورد به همان زکات اجتماعی که عرض کردم آقايون ما توجه نفرمودند هنوز زکات پيش اين­ها پديده من عرض کردم اگر روايات اهل بيت نبود زکات يک پديده اجتماعی است اما الآن خودما با اين زکات اين معامله نمی­کنيم اصلاً ماه زکات نداريم شهر زکاتکم نداريم اصلاً الآن شهر زکات نداريم هرکسی خودش مالش را حساب می­کند يک سال شد زکاتش را می­دهد اصلاً ربطی به شهری اما هذا شهر زکاتکم اين مال زکات اجتماعی است به اصطلاح حکم به اصطلاح حکومتی حالا مال عثمان را کامل بخوانيد گفتيد موطأ دارد اصلاً عبارتش را کامل بخوانيد

س: همان که عرض کردم

ج: همين هذا شهر زکاتکم يک کلمه،

س: بلی منتهی عرض کردم ابن حجر در تلخيص گفته اين در ماه محرم اين کار را کرده

ج: خيلی خوب اول است اول سال به هر حال يک معينی بوده حالا محرم بوده يا صفر بوده آنش مهم نيست

س: دوتا متن فقهی خوانده می­شود از سنی­ها مثل مغنی و اينها

ج: بلی بخوانيد از خود موطأ مالک از عثمان چون من شهر زکاتکم فقط تو ذهنم هست بقيه متن را قبل و بعدش تو ذهنم نيست عثمان چه می­گفته من عمر ابن عبدالعزيز هنوز هم مصر هستم که عمر ابن عبدالعزيز تو ذهنم است

س:

38: 57

باب الزکات فی الدين حدثنی يحيي عن

43: 57

عن ابن شهاب عن الصائب ابن يزيد

ج: ابن شهاب همان زهری معروف است محمد ابن مسلم

س: عن عثمان ابن عفان کان يقول هذا شهر زکاتکم توی موطأ که محرم ندارد ابن حجر

ج: اشکال ندارد يک ماه معينی است به هر حال معلوم است يک ماه معينی است ماه هم مالياتی است ماه گرفتن ماليات است،

س: فمن کان عليه دين فليؤد دينه حتی تحصل اموالکم فتؤدون منها

ج: توی ماه يازده جمع و جور بکني ماه يازده که زکات را بدهيم واضح است کاملاً واضح است يعنی نکته­ای را که من عرض کردم اين مال زکات است اموالتان جمع و جور بکنيد دين و غير دين اين­ها را جمع و جور بکنيد تا معلوم بشود چقدر مال شما زکاتش را بدهيد

س: نه اين­که سال

ج: ها! اين يک پديده اجتماعی است ديگر کاملاً واضح است اما ما الآن اين کار را نمی­کنيم حکومت هم نمی­آيد اعلام کند در جامعه فرض کنيد در ايران که آقا الآن ماه زکات است هذا شهر زکاتکم تازه اگر هم از غلات می­گيرند از هرجای ايران حسب همان­جا آن­جای که سرد سير است ديرتر می­گيرد آن­جای که گرم سير است،

س: تو اموال گفتند اين ماه رمضان بوده

ج: اموال عبيده؟

س: می­گشته در سال ديگر، می­گويم سال چون سال زراعی است

ج: نه نه زراعی نبوده اين، مال نقدين است نقدين نقدين است

س: نقدين

ج: زراعی نيست نه سال قمری است شمسی حساب نمی­کردند

س: آری نقدين

ج: نقدين يا محرم است يا ماه رمضان، ماه رمضان چون در روايات ما دارد آن­ها ندارند که اصلاً در ماه رمضان سال هشتم آيه نازل شده خذ من اموالهم صدقه و لذا احتمالاً پيغمبر بعد از سال گرفتند احتمالاً ماه رمضان سال بعد توی عيد فطرش گرفتند يعنی تو ماه رمضان سال بعد شده يک سال

س: اصلاً سال نهمش

ج: سال نهم و سال دهم گفتم دو سال يک وقت ديگر هم مطرح کردم همين­جا دو سال گرفتند سال يازدهم که فوت کردند چون تو سفر فوت کردند به ماه رمضان نرسيد اين مطلبی که اموال می­گويد به نظرم به اعتبار نزديک­تر است چون پيغمبر سال ماه رمضان گفتند يک سال هم فرصت گذاشتند شد ماه رمضان سال نهم ماه رمضان سال دهم بعيد نيست که بعد همين برنامه را به هر حال کاملاً واضح است شهر زکات دارد و واضح است که اموالتان را جمع و جور کنيد که زکاتش خيلی واضح است به نظرم زراره اين پديده اجتماعی را ورداشته گفته، ليکن اين آن وقت چون روايت هم داريم آخر ما که در روايت ما انسان اگر مالش را زکات داد به حکومت ديگر نمی­خواهد دوباره بدهد اصلاً بحث زکات يک مقدار روايت زکات ما در باب همين زکات حکومتی است، دو اين­که می­شود از اموال زکاتی که حکومت می­خرد بخريم اصلاً اين را هم داريم اصلاً دو سه جور بحث ما در زکات داريم ما در بحث اخذ جوائز از سلطان انواع اموالی که از سلاطين جور گرفته می­شود آن­جا توضيحش داديم يکش همين که اگر آمد زکاتتان گرفت اين کافی است خب زکات در موقع زکات می­گرفته با عامه مردم، دو می­توانيم مال زکات را بخريم، دولت رفته زکات جمع کرده شما برويد از دولت بخريد می­گويند اشکال ندارد اين مسائل مالی البته معارض هم دارد

س: اين روايت عثمان را همه بر اين آوردند که دين هم بهش زکات تعلق می­گيرد استشهادشان تو مسأله

ج: می­دانم استشهاد، من آنی که شما فرموديد نمی­دانستم مال دينش است می­گفت يک کلمه شهر زکات گفتم لذا گفتند تا بخوان تا ببينم قبل و بعدش چه است؟

س:

54: 60

و اين­ها تو همين مسأله آوردند

ج: توی دين

س: بلی ابن رشد و اين­ها اصلاً جزء مسأله­های اين­که اختلفوا من هذا الباب فی مسائل الثانيه مشهوره

ج: مسائل ثمان، ثمانيه نه،

س: چون اين­جا اين جور چاپ شده بعد

ج: چون مسائل مؤنث است ثمان بايد مذکر باشد

س: می­گويد الرابعه فی اعتبار حول الدين اذا قلنا ان فی زکات، اين اصلاً جزء مختلفی زکات آورده

ج: اين من کلمه هذا شهر الزکات گفت تو ذهنم بود، دارم

24: 61

هنوزم هم بر نگشتم،

27: 61

عمر ابن عبدالعزيز حالا بعد بگرديم اگر پيدا بشود، علی ای حال مگر بعد پيدا بشود و لذا به ذهن من می­آيد اين عبارت مال زراره است ذيلش هم يک عبارت فقهای معقدی است اصلاً روشن شد بقيه روايت اين تعقيد را ندارد اين ذيلش شاهد و به نظر من ابن الوليد انصافاً اگر اين مقدماتی که در ذهن ما بوده درست باشد ابن الوليد معتقد بود که اين روايت نيست صدوق هم تو علل الشرايع آورده تو فقيه نياورده چقدر اين­ها دقيق بودند انصافاً خيلی دقت است انصافاً اگر مقدماتی را که من عرض می­کنم آن در به اصطلاح چون ما می­خواهيم برگرديم اين متن ثبوتش الآن محل اشکال است ليکن ثبوتش محل اشکال است نه مثلاً الآن اصطلاحاً حديث را مدرج حساب می­کند من به نظر من صحيح است مدرج است کلام زراره است ليکن حديث مدرج بيشتر جای است که يک قال­ای نياد در وسط بيايد جدايش می­کند،

س: يعنی مشخص است

ج: لانه لاتترک الصلاة بحال اين را هم بيار بابا لاتترک الصلاة بحال

س: اين روايت را از خود عبارت چيز بياورم

ج: و به نظر من از نظر فقهی هم چون شيخ فتوی داد بين اصحاب جا افتاد

س: مشهور شد بلی

ج: مشهور شد بعد هم خب به مشکل برخوردند که نمی­شود سال يازده ماه باشد توجيهات هم شروع شد مراد مثلاً اصل وجوب زکات است استقرارش به آخر ماه دوازده است مراد حولان حول تنزيل که آقای حکيم گفت همين رأی خوب است رأی شيخ انصاری را قبول کرد به ذهن ما اصلاً کلاً بحث مجرای ندارد کلام کلام زراره است در کتاب حريز آمده قبلش و بعدش دقت انسان بکند به نظر من خيلی واضح است که کلام با قبل و بعدش فرق می­کند

س: اهل حديث مدرج را چه می­گويند

ج: همين

س: اين نه، اعتبارش را

ج: قبول نمی­کنند

س: قبول نمی­کنند

ج: بلی بحث ديگر دارند که اگر زياد نه اگر زيادی ثقه باشد آن بحث ديگر است مثل همان حديث ابن عباس چند نفر نقل کرده آن ذيل ندارد ان الله اذا حرم شيئاً اين­جا را اصطلاحاً می­گويند زيادی ثقه

س: يعنی به قدر متيقنش عمل می­کند

ج: نه آن، اما اگر حديث مدرج باشد قبول نمی­کنند مثلاً در همين می­گويند که اين حديثی که هست من کثر صلاته بالليل حسن وجهه بالنهار در درايه شهيد هم دارد اگر نگاه بکنيد که يک نفری نشسته بود اين حديث را می­خواست نقل کند، گفت من کثر صلاته بالليل فدخل عليه فلان و کان حسن الوجه، عابد بود و خيلی خوش وجه بود گفت حسن وجهه اين حسن وجهه مال خودش است اين را در درايه شهيد هم دارد اين را اهل سنت دارند اما ما روايت داريم حالا شهيدثانی متأثر شده به کلام

0: 64

و الا ما داريم که اين حديث حسن وجهه بالنهار مال راوی است تتمه روايت نيست دقت کرديد اصطلاحاً اين­ها مدرج اين مثال را هم می­زنند که نصفش که آمد روايت بکند آدم خوش سيمای بود اهل نماز شب و اين­ها بود وارد شد نگاه کرد چشمش چشمش افتاد به آن گفت حسن وجهه بالنهار من کثر صلاته بالليل خب آن لنا حالا

س: خود عبارت ابوعبيد

34: 64

باشد اين جا طوری که سند همان است سمعت،

38: 64

هذا شهر زکاتکم فمن عليه دين فليؤدی حتی تخرج زکات اموالکم و من لم تکن عنده لم تطلب منه حتی يأتی بها تطوعاً و من اخذ منه حتی يأتی هذا الشهر من قابل قال ابراهيم ابراهيم که توی

ج: نخعی

س: ابراهيم سعد که توی سند بود

ج: ابراهيم اگر باشد ابراهيم ابن سعد ابن عبدالرحمن ابن عوف است

س: می­گويد أراه يعنی شهر رمضان

ج: اُراه اين برداشت خودش ماه رمضان است

س: بلی ابوعبيد اشکال می­گيرد می­گويد قال ابوعبيد و قد جائنا فی بعض الاثر و لا ادری عمن هو ان هذا الشهر الذی اراده عثمان هو المحرم

ج: پس دو، ماه رمضانش به رسول­الله بيشتر می­خورد بعد به تنظيم سال به محرم بهتر می­خورد تنظيم سال از اول سال مسائل بودجه را جمع آوری بکنند ذکوات را جمع آوری بکنند اين محرمش بهتر می­خورد دقت کرديد

س: بلی با آن­که سال شمسی ادارات

ج: ها! آن­ها با ماه محرم اول محرم تنظيم مال و اين­ها می­خواستند بکنند اين بهتر می­خورد به ماه محرم اما به آنی که از پيغمبر ما نقل، آن هم اهل سنت نقل نکردند پيغمبر در ماه رمضان آن را من نديدم در بين اهل اما اين­که آيه مبارکه در ماه اين در روايت ما آمده آن وقت آن لاتحشر را هم بخوانم تا شما لاتترک الصلاة بحال بياوريد، آقای علوی با اين­که عرب اند اما تحشر يعنی چه؟ لاتعشر يعنی عشر ندهيد يک دهم ندهيد

س: ايشان از بيخ عرب نيستند

س: عرب زاده

ج: عرب­زاده لاتحشر يعنی چه؟ آقای مختاری شنيدی لاتحشر يعنی چه؟ پيغمبر فرمودند لاتحشر و لاتعشر نه ازتان يکدهم بگيريم ده درصد بگيريم و نه حشر، می­دانيد حشر يعنی چه؟ لاتحشر و لاتعشر حشر يعنی سربازگيری اجباری، اصلاً به ذهن­تان می­آمد، چون وقتی جنگ می­شد می­آمدند به زور جمع، حشر يعنی جمع کردن و اذا الوحوش حشرت، خود حشر به معنای جمع آوری، ما بياييم بگوييم از اين عشيره ده هزار نفر بدهيد از اين عشيره پنج، ما نه اين جهاد فی سبيل الله هرکس توانای دارد پا شود بيايد ما ديگر شما را سربازگيری اجباری نداريم سربازگيری اجباری را از شما بر می­داريم نه اين­که بياييم به زور از شما اين عدد بگوييم جوان بياوريد برای ما لاتحشر و لاتعشر، اين هم فايده ديگر درس امشب اين تحشر به معنای حشر برای به اصطلاح و جنگ و اين­ها اين جنگ جنگ به اصطلاح جهاد جهاد فی سبيل الله است افرادی که صلاحيت دارند حمل صلاح بکنند پا شوند بيايند ديگر ما نمی­آييم زورکی

س: داودطلبانه بيايند

ج: داوطلبانه بيايند سربازگيری اجباری نداريم سربازگيری عمومی نداريم اين هم مال شرح

س: آن يکی ماليات از شما نمی­گيريم

ج: ماليات هم ازتان نمی­گيريم، آن وقت زکات را پيامبر قرار داد دو و نيم درصد ده درصد آن وقت عمر آمد ده درصد را در تجارت خارجی قرار داد مثلاً اگر کسی از حجاز می­خواست برود به عراق تو آن­جا بين مرز عراق و حجاز ازش ده درصد اموالی که داشت می­گرفتند اين را هم بهش می­گفتند عشار به اين مناسبت الآن در لغت عرب عشار مالياتچی می­گويند کسی گمرکچی است کسی گمرک است، عشر اين عشر برای تجارت خارجی است در تجارت داخلی هم نبود در تجارت داخلی اگر مال داشت همان دو و نيم درصد بود اموالی داشت دو و نيم درصد اما اگر خارجی می­شد می­برد کشور ديگر منطقه ديگر از عراق می­برد شمال عراق که جزيره می­گفتند از عراق می­برد به ری مثلاً از ری می­برد به خراسان خارجی به اين معنی از يک ولايت به ولايت ديگر از يک ايالت به ايالت ديگر اين­جا ازش به اصطلاح عشر می­گرفتند ماليات عشر خب اين هم راجع به اين حديث و متن اين حديث که حالا چه بوده اين حديث به ذهن ما می­آيد که اين متن کلام زراره است و جزء روايات نيست و اگر دست ما بود بر اين شماره نمی­گذاشتيم قال را ديگر شماره نمی­گذاشتيم برای قبلش قال و قال عليه­السلام بعدش هم شماره می­گذاشتيم

س: اين­جا حريز در حقيقت آن­جا که و قال زراره و محمد ابن مسلم حريز اين­جا از دو نفر نقل می­کند که اين دو نفر هم تازه امام صادق عليه­السلام يعنی اين دو بزرگوار از امام صادق از اين­جا به بعد را نقل می­کند

س: آن يک روايت ديگر است

ج: اين روايت همان ذيلش است صدوق از اين­جا نقل کرده فقط يک قلت له داشت به قول علی رضا ملتفت شد يک قلت له ازش که گفتيم اين چه می­شود قلت لهما بوده يا قلنا له بوده آن­جا دارد قيل له، قلت را تبديل کرد به قيل فقط فرقش همين است در آن نسخه که در علل دارد بازهم قلت له هست نسخه علل را هم خوانديم قلت له داشت دقت کرديد اما تا رسيديم به اين­جای که حال عليه الحول اين­جا ديگر در فقيه حذفش کرد

س: احتمال هم می­دهد که اجتهاد خود فقيه چون فقيه دارد که

ج: چرا

س: مشکل داشته باشد با آن

ج: بيشتر

س: صافش می­کردند

س: صاف می­کرد

ج: بلی همان معلوم می­شود صاف

س: اين مثلاً می­گويد آقا نمی­خورد يازده ماه بگذار حذفش احتمال نمی­دانيد

ج: چرا؟ اما چون فقيه خيلی دنبال ابن الوليد خيلی دقيق است انصافاً مرد ملايي است يعنی اما اگر باشد يعنی اگر اين مقدماتی که من عرض کردم درست بشود يک چيزی عجيبی است يعنی يک نقاط خيلی، معلوم می­شود خيلی اجتهاد کار سنگينی است بررسی روايات اهل بيت فوق العاده سنگين است از مثل کافی و ما بخواهيم اشکال بگيريم البته ما روايات ديگر هم حديث در کافی دارد که آن را هم اشکال داريم منحصر به اين نيست حالا اگر فرصتی شد می­خوانم و اگر فرصت نشد ديگر بايد آقايون مراجعه کنند علی ای حال لاتترک الصلاة بحال نياورديد

س: اين عبارت که نيست ولی

ج: فانها لاتترک الصلاة

س: لاتترک صلاتها بحال چيزی اين جوری بود

س: يا الصلاة لاتترک بحال

ج: الصلاة لاتترک بحال ذکر شده نداريم همچو متنی نداريم اصلاً همچو متنی، انها لا، يعنی مستحاضه لاتترک الصلاة بحال اين انهاش را انداختند شد لاتترک الصلاة بحال

س: بلی قاعده کلی بر همه جا شد

ج: بعد يک قاعده کلی که نماز به هيچ وجه به هر جوری شده بايد به هر درجه برسد خوانده بشود اصلاً همچو متنی ما نداريم آن وقت بحث ما اين است که در اين نقد متن به جای اين­که فقط بگوييم نداريم دنبال ريشه­های کار بيفتيم اين اولاً لاتترک الصلاة بحال نداريم

س: چرا؟

ج: نداريم خب نه،

س: ريشه­هايش يعنی که چرا اين جوری شده

ج: چرا اين جوری شده اين روايتی که داريم لانها که مستحاضه باشد لاتترک الصلاة بحال

س: بلی در هر شرائطی يک جوری می­خواند

ج: مستحاضه مثل حائض نيست مستحاضه صغيره کبيره متوسطه نماز را می­خواند حائض نمی­خواند دقت کرديد آن وقت اين انهاش را انداختند شد لاتترک الصلاة بحال عبارت را بد خواندند

س: شأن نزول را فراموش کردند

ج: اصلاً نه اصلاً می­گويم تقطيع شد که عوض شد کلاً قرائتش هم عوض شد، يا لاتدعو الصلاة بحال،

س: و الا زندانی فاقد طهورين باشد می­گوييم

ج: می­گويند لاتترک الصلاة بحال می­گويد فاقد طهورين

س: واجب نيست

ج: بلی اين، الآن می­گويند لاتترک زندانی اگر فاقد طهورين بوده باز لاتدعو الصلاة بحال شايد باشد، لاتعو الصلاة باريد

س: بعضی می­گويند

ج: نه بودنش که يقين داريم هست

س: يعنی واجب نيست ولی فقهاء

ج: امروز هم خودم گشتم توی جامع الاحاديث خودم پيدا نکردم تو باب حيض و استحاضه پيدا نکردم يا شايد لاتعو الصلاة بحال

س: دارم لاتعو را نگاه می­کنم

ج: نه اين­که بودنش که قطعاً هست درش شبهه ندارم نه،

س: و الا آن­که معروف است تو زبان­ها

ج: لاتترک الصلاة بحال

س: لاتترک الصلاة بحال

س: الصلاة لاتسقط بحال

س: لاتسقط

ج: آن­ آن­جا دارد

س: نه تو حديث چه

س: نه حديث کجا بود، نداريم

ج: نه آن آقای خويي متن، آن فتواست عبارتش را از کجا آورده؟

س: خب عمومات وجوب الصلاة شايد

س: نه خب وقتی فاقد طهورين و دسترسی ندارد

ج: بلی دليل نداريم که نماز را بخواند و هکذا

س: لا

0: 73

الصلاة علی حال فان النبی صلی الله عليه قال

ج: الصلاة عماد دينکم

س: الصلاة عماد دينکم

ج: اين است اين روايت است اين را بياوريم اين روايت اين است

س: کافی جلد 3 صفحه 99

ج: بيار بابا اين روايت را بيار کامل بيار اين هم باز از کافی نقل می­کند لاتدعو الصلاة بحال فان النبی قال الصلاة عماد دينکم خب اين الصلاة عماد دينکم بر فرض باشد به خصوص مستحاضه نمی­خورد اصلاً تعليل به آن نمی­خورد بعد هم الصلاة عمار دينکم چه ربط دارد که مستحاضه نماز بخواند يا نخواند، لا اقل حائض نمی­خواند خب مستحاضه هم نخواند اصلاً نحوه استدلال

س: نفساء هم نمی­خوانند

ج: بلی نفساء هم نمی­خوانند نحوه استدلال خيلی همچون صاف در نمی­آيد آوردی بابا به نظرم اين هم حريز است عن زراره است به نظرم اين طور تو ذهنم اجمالاً بلی آقا؟

س: بلی همان از حماد عن حريز عن زراره قلت له النفساء متی تصلی قال تعقد بقدر حيضها و تستزر بيوم فان ان قطعت الدم و الا

0: 74

و احتشت و

ج: احتشّت نه، احتشت

س: واحتشت

ج: واحتشت، حشو يعنی به اصطلاح پنبه بردارد با خودش

س: بلی واحتشت و استزفرت و صلت و ان جاز

ج: و استسفرت استسفرت سفره به معنای استتفرت دابه مثلی که مثلاً الاغ بلا نسبت يا اسب دمبش را لای پايش می­گيرد استسفار اين است دنبش را لای پايش بگيرد اين هم پنبه­ای لای مثلاً پا بگذارد استسفار داريم چندجا روايت آمده

س: و ان جازت دم کرسوفه تعصبت و اغتسلت ثم صلت القضاء بغسل و الظهر و العصر بعسل و المغرب و العشاء بغسل

ج: کرسوف هم يعنی پنبه

س: فان لم يجوز الدم الکرسوف صلت بغسل واحد قلت و الحائض قال مثل ذلک الصباح فان انقطع عنه الدم و الا فهی مستحاضه تصنع مثل

ج: نَفساء داريم نُفساء هم داريم هردو را نُفساء

س: سواء ثم تصلی و لاتدعو الصلاة علی حال فان النبی صلی الله عليه و آله قال الصلاة عماد دينکم

ج: روشن شد

س: اين برای مستحاضه بود بلی

ج: اين آخرش، حالا يک دفعه ديگر قلت فالحائض اولاً سؤال خوب دقت کنيد اولاً سؤال از نفساء است

س: اول سؤال اين است

ج: قال عن حريز عن زراره قال ببينيد فقيه آورده، اين روايت را يا نه؟ به نظرم می­آيد همين کافی آورده

س: اولش

ج: ها!

س: النفساء متی تصلی قال تقعد بقدر حيضها و تستظهر فی يوم

ج: ببينيد تقعد بقدر حيضها و تستظهر بيوم ظاهراً جواب تمام شده

س: بلی مال نفساء بلی

ج: بعد بخوانيد باز دو سه سطر شرح است اين عبارت احتمالاً مدرج است حديث مدرج اين است قال وسط نمی­آيد اين احتمالاً کلام حريز يا زراره است در وسط کلام امام آمده اين مراد از مدرج اين است بخوانيد

س: شيخ طوسی تو تهذيب هست می­گويد و اخبرنا شيخ ايده الله تعالی عن احمد ابن محمد عن ابيه عن سعد ابن عبدالله از آن طريق ديگر نقل کرده

ج: نه فرق نمی­کند بر می­گردد به ابراهيم ابن هاشم ديگر

س: نه به ابراهيم ابن هاشم بر نمی­گردد

ج: به که بر می­گردد؟

س: سعد ابن عبدالله عن احمد ابن محمد از طريق حسين ابن سعيد

ج: خب اين معلوم می­شود روايت شاذ هم بوده اصلاً مشکل داشته صدوق دارد اين سند را هم چون می­خواهم به اصطلاح حالا ديگر فوائد گفتيم اخبرنا الشيخ ايده الله يعنی شيخ مفيد عن احمد ابن محمد در اين­جا مراد پسر ابن الوليد است ابن الوليد اسمش محمد ابن حسن است اين پسرش احمد ابن محمد است ايشان هم توثيق ندارد ليکن کتابهای پدرش برای شيخ مفيد نقل کرده يعنی اجازه کتاب­های آثار پدرش يعنی نه اين­که

س: ابن الاجلاء است

ج: اين هم آقازاده است ما دوتا احمد ابن محمد داريم که هردوشان توثيق ندارند و پدرهايشان هم هردو از اعاظم اصحاب­اند هردو آقازاده­اند يکی محمد ابن يحيي عطار که از اجلاء است استاد کلينی يکی هم پسرش که احمد ابن محمد اين استاد صدوق است يکی ابن الوليد که از اجلاست پسرش هم بازهم احمد ابن محمد اين استاد مفيد است، يکی از اين آقازاده­ها استاد صدوق است يکی از اين آقازاده هم استاد مفيد است اين احمد ابن محمد مرادش پسر ابن الوليد است اين هم توضيح داده بشود توثيق خاص ندارد جز همين آقازادگی و مثلاً کتاب­های پدرش و آثار پدرش

س: توی چيز هم عدة من اصحابنا عن احمد ابن محمد است

ج: که؟

س: توی کافی هم

ج: آن احمد ابن محمد مراد اشعری است

س: احمد ابن محمد و منتهی اين طوری و علی ابن ابراهيم

ج: عن ابيه،

س: و محمد ابن اسماعيل عن الفضل ابن شاذان جميعاً عن حماد ابن عيسی

س: سه تا طريق دارد؟

ج: سه­تا طريق دارد به نظرم کلينی عمداً سه­ طريق آورده که بفهمد که اين شواهد کافی است برای اين­که حديث بوده به نظر من حديث نبوده با تمام شواهدی که ايشان نقل فرمودند از طريق حسين ابن سعيد هم رسيده اين چهارتا حالا شيخ صدوق را ببينيد در آثار صدوق، خيلی عجيب من به نظرم شيخ کلينی سفت­کاری کرده که بخواهد بگويد اين حديث است قطعاً،

س: يا شک داشته

ج: يا، ببينيد عن النفساء سؤال نفساء است متی تقعد؟ قال بقدر حيضها تمام شد ديگر دنباله­اش چه است؟

س: که حالا

ج: حالا مال صدوق را ببينيد پس اين الصلاة لاتترک بحال يک، لانها لاتدعو الصلاة علی حال بوده يعنی مستحاضه دو اصلاً معلوم نيست اين روايت باشد و لذا هم مناسب است الصلاة عماد دينکم اين به کلام امام نمی­خورد اين تعليل خيلی روشن، خب نفساء تترک الصلاة آن­هم لاتترک، لاتعو الصلاة چون عماد دينکم خب بقيه هم عماد دينکم چه فرق می­کند و اصلاً اين تعبير الصلاة عماد دينکم اين در حقيقت يک نوع ملاکات است ملاکات تعبدی، ملاکات تعبدی بنا نيست ازش حکم در بيايد ملاک تعبدی مثل شعارهای سياسی است استقلال و آزادی مثلاً از کلمه آزادی نمی­توانيم بگوييم همه انواع آزادی مراد است آنی­ که جنبه­های شعار گونه دارد يا جنبه­های ملاکات تعبدی دارد اين جنبه استظهار حکم و اطلاق و تقييد و اين جور چيز، اطلاق و عموم ندارد، روشن شد

س: بگوييم خيلی فوقانی است

ج: فان الصلاة عماد دينکم اين صلاحيت استظهار حکم را ندارد اين از ملاکات تعبدی است ملاکات تعبدی صلاحيت استظهار حکم را ندارد که ايشان می­خواهد بگويد لاتعو الصلاة لان الصلاة عماد دينکم، فان رسول­الله قال اصلاً تعابير به تعابير فقهايي می­خورد،

س: برای اطلاق گيری

ج: پس يک لاتعو الصلاة بها علی حال کلام

س: معصوم نيست

ج: امام نيست و علی تقدير لاتترک الصلاة بحال نيست

س: مال مستحاضه است بلی

ج: ليکن من اعتقادم اين است اين حديث مدرج است اين­جا قال در وسط آن­جا را گفتم ويراستاری اشکال ويراستاری دارد اگر ويراستاری می­خواستيم بکنيم اين قال را برايش شماره نمی­زديم حديث حساب نمی­کرديم اين­جا به نظر من اشکال ويراستاری نيست اشکال ادراج دارد، اين دوتا را ما با همديگر فرق البته اصحاب بناشان اين است که اين را هم می­گويد مدرج ديگر قال يعنی کلام زراره ليکن من فکر می­کنم اين را بگذاريم اشکال ويراستاری تنظيم کتاب را درست نکرديم

س: نتيجه­اش مدرج می­شود

ج: نتيجه­اش مدرج قبول کرديم اصحاب ما هم مدرج حساب البته اصحاب فعلاً حديث گرفتند هردو را حديث گرفتند،

س: اگر ملتفت می­شدند مدرج بود

ج: اگر ملتفت می­شدند مدرج بود

س: آن قلت و قال آخر را چه می­گيريد؟

ج: آن­هم همان طور

س: آن­هم مال زراره و حريز

ج: نه اولش بخوانيد قال قلت له

س: آخرش هم دوباره يک قلت و قال دارد

ج: بلی بخوانيد قلت

س: قلت و الحائض قال کذالک

ج: قال کذالک تمام شد

س: اين دوباره مال امام است

ج: اين مال است جواب،

س: دوباره توضيح

ج: باز توضيح می­دهد

س: سواءً فان انقطع

ج: مثل ذلک سواء سواءً نه،

س:

0: 81

ج: ببينيد اين انقطع کلام راوی است قلت فالحائض گفت حائض من مستحاضه است مثل نفساء است

س: مثل نفساء است

ج: حالا ممکن است آن­که در ذيل نفساء است آن­هم هنوز کلام امام باشد آن ذيل اما اين ذيل حائض معلوم نيست کلام اين احتمالاً توضيح زراره است يا توضيح حريز است پس بنابراين راجع به الصلاة لاتترک بحال چون به عنوان نقد متن هم بايد بررسی بشود اين متن يک ثابت نيست، دو علی تقدير آن روايت هم بگيريم

س: مربوط به مستحاضه است

ج: مربوط به مستحاضه است و اصولاً به نظر ما آن روايت هم روايت نيست مدرج است و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.